

به نام خداوند جان و خرد

به دنبال تیرآرش

www.ketab.ir

نویسنده

دکتر اسماعیل حسن زاده

سرشناسه	: حسن زاده، اسماعیل، ۱۳۴۸ -
عنوان و نام پدیدآور	: به دنبال تیر آرش / نویسنده اسماعیل حسن زاده.
مشخصات نشر	: بوشهر: راه بهروزی، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۴۳ ص.: جدول.
شابک	: ۳۵۰۰۰ ریال ۷-۱۲۵-۹۹۳-۶۲۲-۹۷۸:
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۱۴۳]-۱۴۴.
موضوع	: حسن زاده، اسماعیل، ۱۳۴۸ - - سفرها - - تاجیکستان - - خاطرات
موضوع	: تاجیکستان - - سیر و سیاحت - - قرن ۲۱ م.
موضوع	: Tajikistan -- Description and travel -- 21th century
رده بندی کنگره	: ۸۶۳/DK۹۲۸
رده بندی دیویی	: ۶۰۸۶/۹۵۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۱۴۳۱
وضعیت رکورد	: فیبا
تاریخ درخواست	: ۱۸/۰۸/۱۳۹۹
تاریخ پاسخگویی	:
کد پیگیری	: ۷۳۸۰۱۷۴



انتشارات راه بهروزی

عنوان	به دنبال تیر آرش (دیدار با تاجیکان)
نویسنده	دکتر اسماعیل حسن زاده
طراحی و صفحه آرایی	زهره بهروزی
تاریخ انتشار	۱۳۹۹
نوبت چاپ	اول
ناشر	انتشارات راه بهروزی
تیراژ	۱۰۰۰
قیمت	۳۵۰۰ تومان
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۹۹۳۱۲-۵-۷

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۰	پیشگفتار
۱۴	لحظه دیدار نزدیک است
۱۴	آغاز حرکت
۱۶	فرودگاه بین‌المللی تهران
۱۸	فرودگاه دوشنبه
۲۰	نامگذاری‌های درون شهری
۲۱	ورزآب
۲۱	بازدیدها
۲۳	به سمت پنجرود
۲۶	پنجرود و رودکی
۲۷	دلوشته‌ای در پنجرود
۲۹	بچه‌های پنجرود
۳۰	طی تاجیکان
۳۴	مدرسه پنجرود
۳۶	سرای محبت
۳۷	دمی با استاد رودکی
۳۹	زنی مهربان‌تر از بهار
۴۰	آخرین یادداشت در پنجرود

۴۰	 بازگشت به دوشنبه
۴۲	 مهربانی از راه دور
۴۳	 پیرزنی از بخارا
۴۵	 یادی از استاد سعید نفیسی
۴۶	 تلویزیون تاجیکستان
۴۸	 اکرام و مهربانی
۵۰	 سه همزبان از سه کشور
۵۱	 شیعیان دو گانه
۵۲	 چرخاب یا دولاب روان
۵۳	 انگشت
۵۴	 پول تاجیکان
۵۶	 پیش جشن استقلال
۵۸	 لعل بدخشان در فرودگاه دوشنبه
۶۰	 بازگشت به ایران
۶۰	 شعرهای من درباره تاجیکستان
۶۳	 سفر به ازبکستان
۶۳	 در راه آرزو
۶۴	 ورود به تاشکند (چاچ)
۶۵	 بازار مهرآباد
۶۶	 پارک امیر تیمور تاشکند
۶۷	 موزه امیر تیمور تاشکند
۶۸	 ناهاری در تاشکند
۶۸	 کلیسای تاشکند
۷۰	 اوضاع اجتماعی در ازبکستان
۷۱	 سفر به بخارا
۷۲	 بخارا زیر گام‌های من
۷۳	 نقش بی نظیر نقشبندی

پیشگفتار

سال ۱۳۶۴ خورشیدی پس از یک سال ترک تحصیل گونه، دوباره وارد دبیرستان شدم. برای من این سال، گویا تولدی دیگر بود. قطعاً نخستین بار بود که با تصمیم و اراده خود، تحصیل را انتخاب کرده بودم. بخش عمده‌ای از سرنوشت من در همین سال رقم خورد. در آن دوران، سال اول رشته علوم انسانی دبیرستان که معادل پایه دهم بود، در سال دوم به دو شاخه اقتصاد اجتماعی و فرهنگ ادب تقسیم می‌شد. خودم هم نمی‌دانم که چطور رشته فرهنگ و ادب را برگزیدم. اما هرچه بود مسیر اندیشه و زندگی مرا تغییر داد. در کلاس درس، آن چنان با دقت به سخنان معلم گوش می‌دادم و آن چنان تشنه آموختن بودم که حد و مرزی نداشت. گرفتن نمرات عالی، با دقت در کلاس و درس خواندن مداوم من بود. برای همه همکلاسی‌ها و حتی دبیرانم که نسبتاً با من آشنایی داشتند، وضعیت تحصیلی من باورکردنی نبود. تا جایی که اگر مطلبی را یاد نمی‌گرفتم، شیطنت تقلبی من گول می‌کرد تا در امتحان، بی‌پاسخ نگذارم و کاملاً موفق باشم. دو درس تخصصی رشته فرهنگ و ادب یعنی فنون و صنایع ادبی و تاریخ ادبیات، من را به طور وسوسه انگیزی با ماوراءالنهر و خراسان بزرگ که بخش عمده آن در افغانستان کنونی بود، آشنا کرد. گذشته از فردوسی و سعدی و حافظ که با آنها آشنا بودم و زادگاه و آرامگاهشان را می‌دانستم، شاعران دیگر مانند رودکی، سنایی، ناصر خسرو و... که با نام و آثارشان آشنا می‌شدم غالباً بیرون از قلمرو فعلی ایران بودند.

یادم هست در بخش نخستین کتاب تاریخ ادبیات ایران، اشاره‌ای به زرتشت و اوستای او شده بود. چند پرسش در این باره داشتم که با دبیران در میان گذاشتم. آن دبیر، بدون شک باسوادترین و

عزیزترین آموزگاری بود که در طول همه دوره‌های تحصیلی به خود دیده‌ام و از چشمه‌های گوارای اندیشه‌اش بهره‌ها برده‌ام و حیفم می‌آید که در اینجا یادی از وی نکنم. او اسدالله لاری دشتی بود. پاسخ‌های او مرا عاشق زرتشت کرد. معرفی شاعران دیگر که در تاریخ ادبیات فارسی به عنوان پیشگامان شعر فارسی آمده بودند، روح مرا از جنوب ایران به سمت مشرق یعنی خاستگاه شعر و ادبیات فارسی می‌برد. وضع مالی و اقتصادی خانواده ما در آن سال‌ها بسیار اسفناک بود و دلیل عمده ترک تحصیل من در سال پیش از آن هم همین مسئله بود. به همین خاطر، رفتن به آن سرزمین برای من رؤیایی دست نیافتنی بود.

نزدیک به بیست سال بعد، از میان دو روای دست نیافتنی، یعنی دیدار با زرتشتیان و دیدن آتشکده آنان و دیگری سفر به زادگاه ادبیات فارسی یعنی خراسان و ماوراءالنهر؛ یکی محقق شد. نوروز سال ۱۳۸۲ یا ۱۳۸۳ بود که برای دیدار زرتشتیان و آشنایی با آنها و زیارت آتشکده آنان به یزد رفتم. الحق سفری به یاد ماندنی و خاطراتی فراموش نشدنی دارد.

سال ۱۳۹۰ میلادی بود که اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید. تا قبل از فروپاشی اطلاعات چندانی از جمهوری‌های شوروی نداشتم؛ فقط در گزیده سیاست نامه خواجه نظام الملک از دکتر جعفر شعار خوانده بودم که بخارا که روزگاری پایتخت سامانیان بود، در جمهوری ازبکستان شوروی است. مطالعه کتاب جغرافیای تاریخی و سیاسی آسیای مرکزی مرا بیشتر با این سرزمین و جمهوری تاجیکستان آشنا نمود. البته در این مطالعات به نکات غم انگیزی می‌رسیدم از جمله اینکه شهرهایی مانند سمرقند، بخارا، خوارزم، فرغانه و... که مرا با ماوراءالنهر آشنا نمود و شوق دیدار آنجا را در دلم برانگیخت، در جمهوری ازبکستان بود. برای من پذیرش کشوری بدون سمرقند و بخارا با نام تاجیکستان غیرقابل باور بود. بنابراین، رؤیای دوم خود را برپادرفته می‌دیدیم.

هنوز ۱۰ سال از تحقق رؤیای نخستینم، یعنی آشنایی و دیدار با زرتشتیان در یزد نگذشته بود که در اندیشه تحقق رؤیای دوم که همانا سفر به تاجیکستان بود، افتادم. این سفر برایم بیشتر جنبه پژوهش

زبانی و فرهنگی داشت تا تاریخی و ادبی؛ زیرا جای شهرهایی مانند سمرقند، بخارا، خوارزم، فرغانه و.... در این سفر، خالی بود.

همه کسانی که مختصر آشنایی با تاریخ و فرهنگ ایران زمین دارند می‌دانند که ته مانده فرهنگ و زبان فارسی امروز ایران مرهون سامانیان تاجیک تبار است. روزگاری که زبان و هویت ایرانی در حال نیستی و فراموشی بود، امیر اسماعیل سامانی چون «دستی از غیب» برآمد و به فریاد رسید و با تشکیل حکومت ایرانی تبار، نجاتبخش ما گردید و از مرگ نجاتمان داد. در همین دوران است که ادبیات و علوم و کشورداری شکوفا گردید و رودکی، پورسینا، بلعمی و ده‌ها شاعر و نویسنده و دانشمند دیگر پا به عرصه هستی گذاشتند و بالیدند و شکوفا ساختند، که میوه آن اندیشه تابناک هنوز بعد از هزار سال، حلاوت بخش کام ادب دوستان و دانش‌پرووران است.

شاید نتوان یافت کسی را که با شعر و ادب پارسی آشنایی داشته‌باشد، اما کبوتر دلش گاه‌گاهی در آسمان ماوراءالنهر به پرواز درنیاید. برای من نیز که تحصیلات و کار خود را به این رشته گره زده‌ام، رفتن به آن سرزمین و دیدار آرامگاه رودکی و همشهریانش، آرزویی بی‌پایان بود. مگر می‌توان دانست که رودکی، پدر شعر فارسی است و به دیدارش نرفت؟! هرکس «بوی جوی مولیان» را خواند، همچون امیر سامانی اختیار خود را از دست داد. سال‌ها بود که کبوتر روحم از آشیان تن پرواز می‌کرد و در آسمان تاجیکان چرخ می‌زد. به قول فایز دشتستانی «خودم اینجا دلم در پیش دلبر». روزی دو افغانی را در مسیر بوشهر به شیراز سوار خودرو خود کرده‌بودم. آنها از تاجیکان شمال افغانستان و هم مرز تاجیکستان بودند. از تاجیکستان دیدار داشته و از آنجا اطلاعات خوبی به من دادند و این اطلاعات نیز انگیزه من را برای سفر، بیشتر کرد. نمی‌دانم شاید اصلاً نیاکان من از آن سرزمین به جنوب ایران کوچ کرده‌بودند و به قول مولانا:

«هرکسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش»